

تولد سیاسی، گناه برادر شاه بودن

✦ محمد توحیدی چافی

<http://www.irdc.ir/fa/content/15257/default.aspx>

هنوز عباس میرزا به دنیا نیامده بود که به ناچار در مرکز رقابتهای خطرناک و هراس آور رجال سیاسی و و نخبگان برجسته دوره قاجار قرار گرفت، چرا که عباس میرزا از زنی متولد می‌شد که رقیب مهد علیا، قدرتمندترین و خطرناکترین زن تمام دوران قاجار بود، زنی که در کارنامه سیاسی او توطئه برای قتل مرد مقتدری چون امیر نظام یا امیرکبیر گنجانده شده است.

عباس میرزای سوم و بعدها ملك آرا پسر دوم محمد شاه قاجار و برادر کوچکتر و ناتنی ناصرالدین شاه بود که در سال ۱۲۵۵ قمری متولد شد. این شاهزاده که سالها در میان رقابتهای حاکم بر سلطنت قاجار و نیز بحران جانشینی پس از مرگ محمد شاه چون پر کاهی اسیر حوادث و بازی‌های سیاسی بازیگران این عرصه بود، ۸ سال از برادرش ناصرالدین دیرتر قدم به عرصه وجود گذاشته بود.

هنوز عباس میرزا به دنیا نیامده بود که به ناچار در مرکز رقابتهای خطرناک و هراس آور رجال سیاسی و و نخبگان برجسته دوره قاجار قرار گرفت، چرا که عباس میرزا از زنی متولد می‌شد که رقیب مهد علیا، قدرتمندترین و خطرناکترین زن تمام دوران قاجار بود، زنی که در کارنامه سیاسی او توطئه برای قتل مرد مقتدری چون امیر نظام یا امیرکبیر گنجانده شده است.

«خدیجه خانم» مادر عباس میرزا، خواهر یحیی خان از اکراد؟ چه‌بیک بود که به موجب نوشته‌های تاریخی نسب وی تا خلفای بنی عباس می‌رسد. (رایین ۱۳۵۲، ۱۱۵). بنابراین عقاید صوفیانه محمد شاه در ازدواج با «خدیجه خانم» نقش مهمی داشت، چرا که پدرش از مریدان طریقه نقشبندی و مادرش از ارادتمندان شیخ طه پدر شیخ عبیدالله به شمار می‌رفت. محمد شاه که به علت ارادت به شیخ طه همه ساله هدایای فراوانی برای او می‌فرستاد با خدیجه آشنا شد و این ازدواج را بر عکس ازدواج سیاسی و اجباریش با مهد علیا بر پایه محبت بنا نهاد. ناگفته پیداست که این ازدواج تا چه حد ممکن است خشم مهد علیا را برانگیخته باشد.

عباس میرزا که حاصل چنین محبتی بود، به شدت در دل محمد شاه جای گرفت او به علت همین علاقه وافر پدر گرانیش «عباس میرزا» و مهمتر از آن لقب سیاسی و هشدار دهنده «نائب السلطنه» را بر او نهاد. لقبی که از آن بوی سلطنت به مشام ناصرالدین میرزا و مادر با ذکاوتش ملك جهان می‌رساند. این در حالی بود که ملك جهان - بعدها مهد علیا - به دلیل شایعاتی که در خصوص روابط اخلاقی پنهانش وجود داشت، چندان در نزد شاه محبوب نبود و یا به روایت خود ملك آرا «به علت هرزگیهای بسیار مطلقه شده بود، (ملك آرا ۱۳۲۵، ۱). همین عدم محبوبیت باعث کم شدن علاقه محمد شاه به ناصرالدین میرزا شده بود، بگونه‌ای که قلبا به ولایتعهدی و جانشینی عباس میرزا تمایل داشت. خود ملك آرا نیز در شرح حال زندگی خود به این تمایل شاهانه محمد شاه اشاره می‌کند و می‌نویسند: «اعلیحضرت مبرور... لقب نایب السلطنه به بنده مرحمت فرموده بودند و این مطلب زیاده (سایر مطالب موجب حسد و مورث وحشت شده بود، که مبادا بعد از امر حق، امر سلطنت به من راجع گردد و چون میل مفرط آن اعلیحضرت به من بود، بعید هم نبود که هر گاه امتدادی در عمر ایشان می‌شد، این مطالب به حصول پیوندند» (همان؛ ۱).

هراس ناصرالدین شاه از عباس میرزای نه ساله در دوران انتقال سلطنت

علاوه بر محمد شاه، علاقه قلبی حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم تمرکز گرا و انحصار طلب وی نیز به جانشینی عباس میرزا بود و بر همین اساس بود که فشارهای زیادی در ابتدا به ناصرالدین می‌آورد، چنانکه حتی از نظر معیشتی نیز او را در تنگنا قرار می‌داد. همین فشارها بود که ناصرالدین را واداشت که کینه این کودک را در دل پرورش دهد. پس از آنکه محمد شاه در سن چهل سالگی درگذشت، میرزا آقاسی که به شدت مورد تهاجم دشمنانش قرار گرفته بود، کوشید تا فرا رسیدن شاه جوان عباس میرزای نه ساله را به عنوان نایب السلطنه نزد خود نگهدارد، تا از این راه تحت حمایت او در امان باشد. اما لله عباس میرزا که تعلیمات و سرپرستی او را به عهده داشت، نپذیرفت و مکاتبات پی در پی آقاسی را بی‌پاسخ گذاشت. این تمهید آقاسی نه تنها نتیجه‌ای به همراه نداشت، بلکه شدت کینه مهد علیا و ناصرالدین شاه را نسبت به او افزایش داد، تا حدی که مهد علیا با تحریک حاجی علیخان مراغه‌ای پدر محمد حسنخان اعتمادالسلطنه مضمم گردید که عباس میرزا را کور کند، اما اقدام به موقع شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله و جلب حمایت فرانت کاردار سفارت انگلیس در تهران وی را از سرنوشت بسیاری از شاهزادگان گذشته قاجار مصون نگه داشت.

بدین ترتیب یکبار دیگر دشمنی‌های داخلی و رقابتهای خطرناک قاجارها، یکی دیگر از نخبگان تاثیرگذار این دوره را ناخواسته به دامان انگلیسی‌ها سوق داد، چنانکه خطرات بالقوه زیادی را چنین تحت حمایتی برای سلطنت ناصرالدین شاه به وجود آورد البته باید اذعان کرد که با وجود چنین پناه آوردن بناچار، ملک آرا فاقد عرق ملی نبود. دلایل این مسئله را در حوادثی که بین ایران و انگلیس به وجود آمد، بررسی خواهیم کرد. خود عباس میرزا در این باره می‌نویسد: «والده اعلیحضرت، برادران خود اسدالله خان و سلمان خان را مامور فرمودند که با چند نظام منتظر باشند، من که از حرم بیرون آمدم، مرا گرفته، کور نمایند....[اما] نواب شاهزاده فرهاد میرزا.... مستحضر شده به اسم اینکه می‌خواهد همشیره‌های خود را ببیند، به این اندرونی آمده با عمه‌ها و والدین من گفتگو کرد و صلاح در آن دیدند که دخالت به ایلچی دولت بهیه انگلیس بریم» (همان؛ ۲).

نتیجه این شد که مهد علیا که حمایت انگلیسی‌ها را برای خود و پسرش نیاز داشت، در برابر این حمایت سکوت اختیار کرد و بدین وسیله عباس میرزا موقتاً از خطر رهایی پیدا کرد حادثه‌ای که مقدمه حمایت‌های بعدی انگلیسی‌ها از عباس میرزا گردید. انگلیسی‌ها در صدد بودند، عباس میرزا را به عنوان اهرم فشاری بالای سر ناصرالدین شاه نگاه دارند، همچنان که روس‌ها از بهمن میرزا به همین دلیل پشتیبانی می‌کردند.

عباس میرزا، برای کاستن از فشارهای موجود، کوشید در روز ورود موبک همایونی! تا قریه یافت آباد تهران به استقبال شاه جوان برود، اما این پیشگیری‌ها هرگز ذره‌ای از فشارهای موجود بر وی نکاست چرا که سه روز پس از ورود ناصرالدین شاه به تهران و اعلام رسمی سلطنت او حاکمان وقت، همه جواهرات و اموال عباس میرزا و مادرش را مصادره کردند. هفت ماه بعد اطرافیان شاه و مهد علیا شایعه کردند که عباس میرزا و مادرش با توسل به سحر و جادو و دم گرم صوفیه می‌خواهند شاه و امیر نظام را نابود کنند. خود وی در این باره می‌نویسد: «دشمنان، کاغذی ساخته بودند از قول صوفیه که در طریقت نعمت الهی بودند، خطاب به من که از تاثیر ختم‌ها و دعاها شاه را میخی بر سینه کوفته‌ایم که عنقریب بمیرد و امیر نظام را که وزیر بود دو سه روز دیگر تمام کنیم» (همان؛ ۳)

این بار نیز عباس میرزا پناه به نمایندگان انگلیس و روس آورد، ولی اینبار شاه از بیم نزدیکتر شدن نمایندگان خارجی به وی او را به حضور پذیرفت و یکبار دیگر خطر از عباس میرزا دور شد، اگر چه احوالپرسی غیر مرسوم دالغورکی نماینده روسیه در حضور شاه با وی یکبار دیگر آتش حسادت و کینه شاهانه را نسبت به وی شعله ورتر کرد.

دخالت عباس میرزا در بحران‌های اولیه سلطنت، توهم یا واقعیت

پس از استقرار سلطنت ناصرالدین شاه و تاجگذاری او در تهران، نزدیکان شاه می‌کوشیدند، در هر حادثه‌ای دست عباس میرزای نوجوان را در آن عیان کنند. یکی از این حوادث، شورش نظامیان بر علیه امیر نظام بود. آنها به تحریک صاحب منصبان و نیز رجالی چند که منافع خود را در اثر اصلاحات امیر از دست داده بودند، مسلح و با تمام تجهیزات خانه امیر را محاصره و خواهان عزل وی شدند و از قضا نام شاهزاده عباس میرزا را نیز بر زبان می‌آوردند.

عباس میرزا در شرح حال این واقعه می‌نویسد: «شبی در ارگ همایونی غلغله و آشوبی افتاد. يك فوج فهرمانیه شورش کردند به در خانه امیر نظام به قصد قتل او و بنا گذاشتند به شکستن در و هرزگی کردن. اتفاقاً از جمله حرف‌ها یکی این شده بود که ای امیر تو می‌خواستی، عباس میرزا را که پسر آقای ماست کور کنی. این کلام را امیر در دل گرفت و چنان تصور کرد که این عمل از تحریک من است و کینه به هم رسانیده و حال آنکه به هیچ وجه اطلاع نداشتیم و همیشه به جز آسودگی و امن و راحت عبادالله چیزی طالب نبوده و نیستم» (همان؛ ۴)

میرزا آقا خان نوری که در پی بازسازی چهر خود در نزد شاه و امیر نظام بود نزد شاه پا در میانی کرده و موقتاً امیر را از مهلکه نجات می‌دهد. وی به شاه می‌گوید: «امروز، نظام‌ها گفتند این وزیران را نمی‌خواهیم... فردا به تحریک عباس میرزا خواهند گفت این شاه را نمی‌خواهیم» (همان؛ ۴).

این سخن در شاه کارگر افتاد و ضمن سرکوبی شورش، امیر نظام را بار دیگر بر مقام خود منصوب نمود، اما يك بار دیگر کینه برادرش در اثر سعایت نزدیکان مهد علیا و دربار در دلش شعله ورتر گردید. در این حادثه ظاهراً تعرض به عباس میرزا نگردید.

اتهام دیگری که پس از این اتهام به عباس میرزا وارد گردید کمک مالی وی به فرقه بابیه بود که در زنجان، مازندران و تبریز قیام کرده و موجبات مرگ بیش از ۶ هزار نفر از نظامیان را فراهم آورده بودند. فتنه انگیزان به امیر نظام و شاه وانمود کرده بودند که «عباس میرزا مبلغی کلی تنخواه به جهت اعانت بابیه فرستاده است. (همان؛ ص ۴). این در حالی بود که در بدو ورود «مرکب شاهانه» به تهران تمام اموال و جواهرات وی را مصادره کرده بودند و حتی در مواردی عباس میرزا نه ساله برای تهیه قوت لایموت خود را نیز در مضیغه قرار گرفته بود، چه رسد که کمک برای فرقه بابیه فرستاده باشد. در واقع دلیل اصلی چنین اتهاماتی علیه عباس میرزا ریشه در بحران جانشینی نهفته در خاندان قاجار و نیز خود ناصرالدین شاه داشت. صغیر بودن فرزندان شاه و خطر بالقوه و نه واقعی بهمن میرزا و عباس میرزا که انگلیس و روسیه هر کدام از آنها به عنوان اهرمی علیه شاه انتقاد می‌کردند، بر این حساسیت‌ها می‌افزود اما در خصوص مهد علیا که در مرکز توطئه علیه عباس میرزای بیچاره بود، مسئله تفاوت اساسی داشت. «چون از طرفی تاج و تخت پسرش به مخاطره می‌افتاد و از طرفی پسر دشمن و رقیب سابقش خدیجه به قدرت می‌رسید» (امانت، ۱۳۸۳؛

۳۰۱). البته این اتهامات علیه عباس میرزا اگر چه واهی و از کینه مهد علیا و برخی رجال سیاسی نشأت می‌گرفت ولی در عالم سیاست بی‌معنا نبود، چرا که در صورت بروز هر گونه اتفاقی قدرت چانه زنی انگلیس و روسیه را بر سر جانشینی وی افزایش می‌داد و ممکن بود بر سر بهمن میرزا و یا عباس میرزا آنها را به توافق برساند، چرا که هنوز فرزندان شاه در عالم خردسالی بودند.

ادامه دارد . . .

فهرست منابع

- ملك آرا، عباس میرزا (۱۳۲۵)، شرح حال، به اهتمام عبدالحسین نوایی و مقدمه عباس اقبال، تهران، شرکت سهامی چاپ
- گوینو، کنت (۱۳۸۳)، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران
- سپهر، میرزا محمد تقی لسان الملك (۱۳۳۷)، ناسخ التواریخ، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، تهران، امیرکبیر
- سایکس، سرپرسی (بی‌تا)، تاریخ مفصل ایران، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، ج ۲، بی‌جا، بی‌تا.
- امانت، عباس (۱۳۸۳)، قبله عالم، ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران (۱۳۱۳ - ۱۳۷۴)، ترجمه حسن کامشاد، تهران، کارنامه.
- بامداد، مهدی (۱۳۴۷)، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، تهران،
- رایین، اسماعیل (۱۳۵۲)، حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، جاویدان.
- مکی، حسین (۱۳۶۰)، زندگانی میرزا خان امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران، انتشارات ایران.